

تحلیل نظریه کنش ارتباطی هابرماس

* دکتر محمدصادق مهدوی

** محمد مبارکی

کد مقاله: ۱۱۵

چکیده

نظریه کنش ارتباطی هابرماس، هسته اصلی نظریه فلسفه اجتماعی او به شمار می‌رود. هابرماس برای توصیف مدل نظری خود از حوزه‌های سه‌گانه علائق انسانی کمک گرفته و آن را با انواع شناخت، رسانه و علم مخصوص به هر یک پیوند می‌دهد. برای درک و فهم محتوای این نظریه بایستی زمینه توسعه کارهای هابرماس به ویژه مفاهیم حوزه عمومی، جهان زیست و نظام مورد بررسی قرار گیرد. مقاله حاضر، برای تبیین تئوری کنش ارتباطی از نقطه عزیمت هابرماس یعنی توجه به حوزه عمومی شروع کرده و پس از بررسی و تحلیل سیستم‌های شناخت و بازسازی نظریه انتقادی از دید هابرماس، توجه به فرآیندهای جهان زیست و نظام را مد نظر قرار داده و در نهایت تصویری از کنش ارتباطی ارائه می‌دهد. **واژگان کلیدی:** حوزه عمومی، عقلانیت، جهان زیست، نظام، کنش ارتباطی.

* اسناد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران.

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران در دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

نظریه کنش ارتباطی^۱، یکی از شناخته شده ترین ایده های هابرماس می باشد که در آن کنشگران برای رسیدن به یک درک مشترک از طریق استدلال، وفاق و همکاری با همدیگر ارتباط متقابل برقرار می کنند. در واقع هابرماس از طریق این نظریه می کوشد تا ثابت نماید که منازعات اجتماعی به طور ایده آل می بایست بدون قهر و خشونت حل و فصل گردد و برای رسیدن به این منظور، بایستی نظامی اجتماعی تحقق یابد که در آن تصمیمات و به اجرا درآوردن آن ها، از طریق استدلالی صورت گیرد.

هابرماس به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش بود که چگونه می توان یک ایده ای را خلق نمود که از یک طرف، از بدبینی ماکس وبر نسبت به زیر سلطه رفتن عقل و آگاهی توسط نیروهای سیاسی و اقتصادی، خوش بینی ساده لوحانه کارل مارکس درباره اجتناب ناپذیری آگاهی طبقاتی و شورش و ذهنیت گرایی دیالکتیک تئوری های انتقادی نخستین پرهیز نماید و از طرف دیگر، پروژه رهایی انسان از سلطه و ایجاد پویایی و همبستگی بین خرده نظام های جامعه را نوید دهد.

هابرماس برای رسیدن به این ایده، از مفهوم عقلانیت شروع می کند. عقلانیت از نظر او، به معنای از میان برداشتن موانعی است که ارتباط را تحریف می کنند، اما به معنای کلی تر، نظامی ارتباطی است که در آن افکار آزادانه ارائه می شوند و در برابر انتقاد حق دفاع دارند طی این نوع استدلال، توافق غیر تحمیلی توسعه می یابد. برای فهم این قضیه، هابرماس از مفاهیم جهان زیست و نظام کمک می گیرد. به نظر او همبستگی جوامع به وجود رابطه متعادل بین فرآیندهای جهان زیست (فرهنگی - اجتماعی) و نظام (اقتصادی - سیاسی) بستگی دارد که در جوامع مدرن این تعادل به نفع نظام جابه جا شده است و باعث بروز بحران گشته است. راه حل این بحران بازگرداندن این تعادل و توجه به حوزه عمومی می باشد که این حوزه از طریق ایجاد کنش ارتباطی متقابل احیاء خواهد شد.

به طور کلی، هابرماس در صدد ایجاد رابطه ای بین سطوح خرد و کلان می باشد و این رابطه را از طریق ایجاد کنش ارتباطی متقابل بین کنشگران پیگیری می نماید و کنش ارتباطی را به عنوان مرکز و اصل تئوری خود قرار می دهد. در واقع، جامعه اتوپایی هابرماس، جامعه ای است که کنشگران می توانند بدون تحریف و به طور باز با یکدیگر

ارتباط داشته باشند و به درک مشترک برسند و تفاوت‌های‌شان را از طریق استدلالی که آزاد و فارغ از محدودیت‌ها و فشار می‌باشد برطرف نمایند. به عبارت دیگر، او می‌خواهد دوباره حوزه عمومی را احیاء نماید تا زمینه برای کنش ارتباطی بین کنشگران فراهم گردد. با توجه به بحث‌های فوق‌الذکر، مطالعه حاضر بررسی تئوری کنش ارتباطی را مبنای کار خود قرار داده است و سعی دارد سرچشمه‌های اصلی این تئوری را مشخص ساخته و مکانیسم‌های بینابینی را نمایان سازد.

توجه به حوزه عمومی

در مباحث باز و علنی گرد هم می‌آیند (هولاب، ۱۳۸۳، ص ۲۶-۲۷، پیترس، ۲۰۰۴، ص ۲۱۷). به عبارت بهتر، افراد در حوزه عمومی (عرصه اجتماعی) از طریق مفاهمه و استدلال و در شرایطی عاری از هرگونه فشار، اضطراب یا اجبار درونی (خودخواسته) یا بیرونی (قهری) و بر مبنای آزادی و آگاهی تعاملی و در شرایط برابر برای تمام طرف‌های مشارکت‌کننده در حوزه عمومی مذکور، مجموعه‌ای از رفتارها، مواضع و جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری را تولید می‌کنند که در نهایت به صورت ابزاری مؤثر برای تاثیرگذاران بر رفتار و عملکرد دولت به ویژه در عقلانی ساختن قدرت دولتی عمل می‌کنند (سوفری، ۱۳۸۱، ص ۴۳۹-ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۶۰). این برداشت از حوزه عمومی بیشتر آرمان‌گرایانه می‌باشد اما حداقل تصور بحث آزاد و باز که در آن تصمیم‌گیری به وسیله استدلال عقلانی صورت می‌گیرد، موضوع مرکزی و اصلی در دیدگاه بعدی هابرماس به شمار می‌آید و او قصد دارد رهایی از سلطه را از طریق ممکن ساختن کنش ارتباطی که دمیدن روح حوزه عمومی در پوشش مفهومی می‌باشد، در نظر بگیرد.

هابرماس تحلیل جامعه‌شناسانه خود از پیدایش حوزه عمومی را با بررسی مفهوم حوزه عمومی در سنت فلسفه سیاسی تکمیل می‌کند و به دنبال این است که اولاً حوزه عمومی چگونه تشکیل می‌شود؟ و ثانیاً آیا حوزه عمومی می‌تواند بدون از هم پاشیدن جامعه مدنی به اصول خود وفادار باشد؟ او برای پاسخ به این مسائل، کار خود را با بررسی نظریه‌های ایمانوئل کانت و گنورگ ویلهلم فریدریش هگل در خصوص مسائل مربوط به حوزه عمومی شروع می‌کند و در ادامه بحث مارکس را نیز به آن‌ها اضافه می‌کند و سعی

می‌نماید که با بررسی نظریات مختلف به مسأله خود جواب داده و راه حلی برای آن پیدا نماید.

کانت حوزه عمومی را در کانون طرح روشنگری خود قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که کاربرد عقل و خرد هر فرد در امور عمومی می‌باید همواره آزاد باشد و تنها چنین کاربردی می‌تواند به گسترش روشنگری در میان مردم بیانجامد. اما کاربرد خصوصی عقل ممکن است اغلب بسیار محدود باشد، بدون آن که مانعی بر سر راه ترقی روشنگری ایجاد کند (هولاب، ۱۳۸۳، ص ۲۷). به سخن دیگر، کانت معتقد به این نظر خوش‌بینانه عصر روشنگری بود که رذایل خصوصی به فضایل عمومی تبدیل می‌شوند و بورژوازی حوزه خصوصی به شهروندی تبدیل می‌شود که از چشم‌انداز انسانیت به طور کلی می‌اندیشد. اما انقلاب فرانسه و کشمکش‌های تاریخی پس از آن میان طبقات اجتماعی بطلان نظر کانت را ثابت کرد. از این رو، هابرماس به بررسی نظریه هگل روی می‌آورد.

از دیدگاه هابرماس، هگل موشکاف‌ترین نظریه‌پرداز این مرحله از تکامل تاریخی بود. هگل با قطع رابطه میان جامعه مدنی و علم، بر آن است که نظرات و عقاید ذهنی (فردی) ربطی به علم ندارند. هابرماس اندیشه هگل درباره این مسأله را چنین خلاصه می‌کند: «انکار عمومی افراد خصوصی که دور هم جمع می‌شدند تا جمع عامی را تشکیل دهند، دیگر حاوی مبنای وحدت و حقیقت نبود. (انکار عمومی چنین افرادی) به سطح افکار ذهنی (فردی) شماری از مردم تنزل یافت». بنابراین، آثار هگل به انحلال الگوی لیبرالی که در آن حوزه خصوصی به حوزه عمومی تبدیل و بدین‌سان تکمیل می‌شود، اشاره دارد. از نظر او، آراء و افکار عامه مردم چیزی بیش از شناخت معمولی نیست و هیچ‌گونه رابطه ضروری میان افکار عامه و حقیقت در کار نیست. بدین‌سان در دستگاه فلسفه هگل روشنگری و افکار عامه اساساً از یکدیگر جدا شده‌اند (هولاب، ۱۳۸۳، ص ۲۷). هگل از طریق تخریب توهمات اندیشه روشنگری، زمینه را برای تأملات بعدی مارکس آماده می‌سازد.

مارکس بحث خود را با تحلیل مفهوم جامعه مدنی آغاز می‌کند. وی برخلاف پیشینیان خود بر آن است که باید جامعه مدنی را نه به عنوان مقوله‌ای دارای وحدت بلکه به مثابه پدیده‌ای تعارض‌آمیز و مرکب از طبقاتی در نظر گرفت که ضرورتاً با یکدیگر در کشمکش‌اند. بنابراین، افکار عمومی به نحوی که در حوزه عمومی بورژوازی تجلی می‌یابد، چیزی بیش از آگاهی کاذب نیست. مارکس مانند هگل فرض را بر جدایی اساسی

جامعه مدنی از علم قرار می‌دهد اما برخلاف هگل حوزه عمومی را عرصه منازعه می‌داند. از نظر او، تصور قابلیت دسترسی و گفتگوی آزاد و نامحدود مطلقه‌ای است که ایده‌نولوژی بورژوازی ایجاد کرده است. زیرا چنین تصویری در تعارض با واقعیت تجربی حوزه عمومی در جوامع سرمایه‌داری قرار دارد (مرلاب، ۱۳۸۳، ص ۱۲۸). پرسشی که مارکس بدون پاسخ برای ما می‌گذارد، این است که آیا حوزه عمومی می‌تواند بدون از هم پاشیدن جامعه مدنی به اصول خود وفادار باشد؟

یکی از تفاوت‌های مارکس و هابرماس در شیوه پاسخگویی به این سؤال آشکار می‌شود. از نظر مارکس تصور ایجاد حوزه عمومی تنها از طریق انقلاب خشونت‌باری که کل کشمکش‌های طبقاتی را از میان بردارد، قابل وصول خواهد بود. اما هابرماس بر آن است که می‌توان بدون واژگون‌سازی خشونت‌آمیز نظم اجتماعی موجود، به چیزی شبیه حوزه عمومی دست یافت.

به نظر هابرماس، ظهور حوزه عمومی به عنوان یک رویداد در قرن هجدهم بوده است. وی نتیجه‌گیری می‌کند هنگامی که همایش‌ها و گردهمایی‌های گوناگون برای گفت‌وگو عمومی، کلوب‌ها، کافه‌ها، مجلات و روزنامه‌ها (در اروپا) فزونی گرفت به همراه سایر عوامل تأثیرگذار به فرسایش ساختار اساسی فنودالیسم که توسط مذهب و سنت مشروعیت یافته بود و تمام گفت‌وگوها و بحث‌های عمومی را تحت تأثیر قرار داده بود، کمک نمود. هابرماس سپس استدلال می‌کند که حوزه عمومی به وسیله گسترش اقتصاد بازار و فرآیند آزادسازی افراد از الزامات فنودالیسم، توسعه بیشتری یافت. این فرآیند باعث شد شهروندان، صاحبان املاک، تاجران، پیشه‌وران و دیگر افراد جامعه بتوانند به طور فعال در اداره جامعه دخالت داشته باشند و هم‌چنین بتوانند به طور باز در مورد موضوعات مختلف بحث نموده و با یکدیگر گفت‌وگو داشته باشند (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۶۰-کستریج، ۲۰۰۶، صص ۴۱۸-۴۱۷). اما مشابه با تحلیل وبر از عقلانیت، هابرماس استدلال می‌کند که حوزه عمومی به وسیله برخی از نیروهایی که توسعه آن را برانگیخته بودند، مورد فرسایش قرار گرفت. به نظر او عدم ثبات تجربه اقتصاد بازار، باعث گردید قدرت دولت در جهت با ثبات ساختن اقتصاد فزونی یابد. در نتیجه با توسعه بوروکراسی در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی، حوزه عمومی محدود (تنگ) گردید و استفاده از ابزارهای تکنیکی از طریق تکنولوژی‌ها و فرآیندهای اداری (اجرایی) جای بحث‌ها و استدلال‌های

عمومی را گرفت. با گسترش سرمایه‌داری و بوروکراسی دولتی، آزادی افراد کاهش یافته و باعث گردید دولت بتواند کنترل بر تمام ابعاد زندگی افراد را به دست آورد.

هابرماس معتقد است راه حل این مسائل احیاء حوزه عمومی است، اما چگونه این کار صورت می‌گیرد؟ برای پاسخ به این سوال او ابتدا انتقاد از جامعه سرمایه‌داری را در پیش می‌گیرد. اما قبل از شروع این کار بایستی تئوری انتقادی بازسازی گردد به طوری که از ذهنیت‌گرایی متفکرانه لوکاج، هورکهایمر و آدورنو پرهیز نماید. به نظر هابرماس، بدون درک تئوریک دربارہ امور جامعه، انتقاد تنها سطحی و دروغین خواهد بود و آن یک تمرینی بیهوده خواهد شد.

بنابراین، تمایل به تئوریزه کردن پویایی‌های جامعه، پرهیز از گرفتار شدن درون ذهنیت‌گرایی، رد انتقاد سطحی و در عوض پایه قرار دادن انتقاد مبتنی بر تحلیل تئوریک مدلل و یکپارچه نمودن ایده‌های بسیاری از چشم‌اندازهای تئوریک گوناگون اهمیت تئوریک کار هابرماس را نمایان می‌سازد. او این پروژه را با یک تحلیلی از سیستم‌های شناخت و انتقاد از علم آغاز می‌نماید.

تحلیل سیستم‌های شناخت و بازسازی نظریه انتقادی

هابرماس دیدگاه بدبینانه فرانکفورتی‌ها درباره «عقل ابزاری» را که در جوامع سرمایه‌داری وجه غالب را دارد نپذیرفته است، یعنی عقلی را که در ارتباط با عقلانیت ابزار-اهداف، اساساً به منزله ابزار تلقی می‌شود. به اعتقاد وی عقل در جوامع مدرن نه تنها رو به افول نهاده است، بلکه هم‌چنان در شکل نوعی علاقه‌رهایی‌بخش حضور دارد. بنابراین، وی با انتقاد از علم‌گرایی درصدد بسود تا نظریه انتقادی خود را از ایمان پوزیتیویستی به نظریه محض رها ساخته و راه‌حلی برای معضل ارتباط نظریه با اجرای عملی آن پیدا کند، راه‌حلی متفاوت با راه حل‌های ابزاری ارائه شده توسط متخصصان (نوردی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳). دغدغه هابرماس بابت ایده مهم و زیربنایی دیالکتیک سبب شد تا او عمده توجه خود را به رابطه بین شناخت و منافع انسانی معطوف سازد. برای عملیاتی ساختن این هدف، هابرماس سه نوع اساسی شناخت را فرض می‌نماید که هر کدام حوزه‌های کاربردی و یا کار ویژه‌های خاص خود را دارند و دامنه کاملی از اندیشه‌های انسانی را در بر می‌گیرند.

این انواع شناخت به ترتیب شناخت تحلیلی / تجربی، شناخت تاریخی / هرمنیوتیکی و شناخت انتقادی می‌باشد. به نظر هابرماس، شناخت تحلیلی / تجربی بر روی درک ویژگی‌های قانون‌مند جهان مادی متمرکز می‌شود، شناخت تاریخی / هرمنیوتیکی به درک معنی، به ویژه از طریق تفسیر متن‌های تاریخی اختصاص یافته است و شناخت انتقادی به آشکار ساختن شرایط محدودیت و تسلط می‌پردازد (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۶۱). او برای هر یک از این سه حوزه علم، سه نوع علائق شناختی متفاوت در نظر می‌گیرد یعنی: علائق فنی یا ابزاری در ارتباط با علوم تجربی یا طبیعی، علائق عملی یا تفسیری در ارتباط با علوم هرمنیوتیکی یا علوم تاریخی - اجتماعی و سوم علائق رهایی‌بخش در ارتباط با علوم انسانی - اجتماعی انتقادی. هر یک از این سه علائق مبین و متضمن نوعی شناخت خاص خود هستند به ترتیب: شناخت ابزاری، شناخت هرمنیوتیکی (تفسیری یا تأویلی) و شناخت رهایی‌بخش (ترنر، ۱۳۸۱، ص ۱۳۴) که آن را از طریق سه نوع رسانه ایجاد می‌نمایند:

الف) «کار» برای تحقق علائق نظارت فنی از طریق توسعه شناخت تحلیلی / تجربی.
 ب) «زبان» برای تحقق علائق عملی جهت درک و فهم از طریق شناخت هرمنیوتیکی و
 ج) «اقتدار» برای تحقق رهایی از طریق توسعه تئوری انتقادی (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۶۱).

به اعتقاد هابرماس، در جوامع سرمایه داری علاقه به نظارت فنی از طریق کار و توسعه علم بر علاقه به درک و فهم و رهایی مسلط گردیده است. بنابراین، زندگی اجتماعی به نظر می‌رسد بی‌معنی و سرد شده است زیرا علائق فنی چیزی را به تولید علم تحمیل کرده است که فقط یک نوع شناخت را مجاز و مشروع می‌داند. به طوری که، دانش به ابزار قدرت تبدیل شده و از نیروی تحریف و تحمیل زیادی برخوردار گشته است. هابرماس نتیجه‌گیری می‌کند که تنها نظریه انتقادی (نوع سوم علوم) است که می‌تواند به مدد افزایش خودآگاهی توده‌ها، آنان را از ماهیت نیروهایی که مانع استقلال عمل و اراده آگاهانه و آزادانه آنان می‌گردند، آگاه ساخته و بدین ترتیب زمینه‌های لازم برای رهایی و آزادی نوع بشر را مهیا سازد. تقسیم‌بندی علوم و حوزه‌های علائق و شناخت مرتبط با هر یک از آنها را می‌توان در قالب جدول شماره (۱) به عنوان روند آشکارسازی واقعیت و نحوه عمل بر مبنای آن ترسیم نمود:

جدول شماره ۱: انواع شناخت، علائق، رسانه و نیازهای کارکردی

مضامین انواع علم	نیازهای کارکردی	علائق شناختی	نوع شناخت	رسانه (واسطه اجتماعی)	حوزه یا قلمرو عمل
علوم طبیعی (تجربی - تحلیلی)	بقاء مادی و باز تولید اجتماعی	علائق فنی، نظارت فنی یا سلسله بر طبیعت	شناخت ابزاری یا فنی	کار یا کنش ابزاری	طبیعت
علوم تاریخی - اجتماعی (هرمنوتیکی)	ندام روابط اجتماعی	علائق تفسیری - عملی	شناخت تفسیری یا هرمنوتیکی	زبان یا کنش متقابل (تعامل)	تاریخ
علوم انسانی - اجتماعی (انتقادی)	آرزو برای تحقق جامعه اتوپیاپی	علائق رهایی بخش استقلال رهایی بخش	شناخت رهایی بخش	اقتدار یا خودآگاهی مناسبات نامتوازن فشار و وابستگی (قدرت)	جامعه

منبع: (زرنبر، ۱۹۹۸، ص ۵۶۲ - زرنوری، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷ - هیبر، ۲۰۰۲، ص ۶۳).

سنخ‌شناسی فوق به هابرماس اجازه می‌دهد که به چندین هدف دست یابد: نخست) او از این طریق، به پیش‌فرض فارغ از ارزش بودن علم حمله می‌کند. زیرا همانند تمام شناخت‌ها، آن به مجموعه‌ای از علائق دل‌بستگی دارد. دوم) او تز عقلانیت و بری را به چنان شیوه‌ای بازسازی می‌کند که تاکید مجددی بر روی انتقاد و هرمنوتیک داشته باشد. سوم) با در نظر گرفتن اثبات‌گرایی در علوم اجتماعی به عنوان یک نوع شناخت تحلیلی/تجربی، هابرماس آن را با علائق انسانی به نظارت فنی مرتبط می‌کند. بنابراین، او آشکار می‌سازد که علم به صورت ایده‌نولوژی درآمده است و آن را علت بحران مشروعیت جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در نظر می‌گیرد. از این رو، به نظر هابرماس تئوری انتقادی دوباره باید بازسازی گردد. نظریه انتقادی بازسازی‌شده هابرماسی بر بعد هگلی اندیشه‌های مارکس تاکید دارد. این نظریه الگوی «اکونومیستی» مارکسیسم را که در آن فرهنگ، ایده‌نولوژی و سیاست به مثابه «روینا» توسط فعالیت‌های «زیربنای» اقتصادی تعیین می‌گردند، رد می‌کند. نظریه مذکور همانند اکثر تفکرات نوین مارکسیستی غربی کانون تجزیه و تحلیل را از «زیربنای» به «روینا» انتقال داده است (زرنوری، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰). در مارکسیسم هابرماس، دو اندیشه اساسی مارکسیسم علمی و ارتدوکس یعنی ارزش کار و اندیشه طبقه رها شده است. آنچه هابرماس از مارکس بازسازی می‌کند این است که مارکس در پی تحلیل سازمان قدرتی بود که عقل را

سرکوب می‌کند اما به نظر هابرماس این عقل با هر عمل فهم و تفاهم و همزیستی و ارتباط انسانی جان تازه‌ای می‌گیرد و رشد می‌کند. پس هدف هابرماس نیز آزادسازی پتانسیل عقل از چنگال اشکال باز تولید اجتماعی است (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۲۲۲). اما او معتقد است که مارکس نتوانست میان دو عنصر شاخصی که از نظر تحلیلی سازنده نوع بشر می‌باشند، یعنی میان کار کردن (یا کار به عنوان کنش معقول و هدف‌دار) و کنش متقابل (یا کنش ارتباطی) اجتماعی (یا نمادین)، تمایز قائل شود.

در واقع، نقطه جدایی اصلی هابرماس از مارکس این است که او کنش ارتباطی و نه کنش معقول و هدف‌دار (کار) را بارزترین و فراگیرترین پدیده بشری می‌داند. به اعتقاد او، همین کنش (ارتباطی و نه کار) است که بنیاد سراسر زندگی اجتماعی و فرهنگی و نیز همه علوم انسانی را تشکیل می‌دهد. از این رو، در حالی که مارکس بر کار تأکید داشت، هابرماس به تأکید بر ارتباط روی آورده است. هم‌چنین تمایز دیگر این دو، اهداف سیاسی آن‌ها می‌باشد. در حالی که هدف مارکس ایجاد یک جامعه کمونیستی بود که در آن کار تحریف نشده (انسانی) برای نخستین بار وجود یابد، هدف سیاسی هابرماس جامعه‌ای است که در آن ارتباط تحریف نشده (کنش ارتباطی) برقرار گردد. از جهت هدف‌های فوری، مارکس خواستار حذف موانع (سرمایه داری) موجود بر سر راه کار تحریف نشده بود، ولی هابرماس به رفع موانع موجود بر سر راه ارتباط آزادانه علاقه‌مند است. جدول شماره (۲) تمایزات اندیشه مارکس و هابرماس را تحت عنوان بازسازی نظریه مارکس نشان می‌دهد:

جدول شماره ۲: بازسازی نظریه مارکس

هابرماس	مارکس	نظر به پرداز تفاهم و مضامین
نمایز میان کار و کنش متقابل و تأکید بر کنش ارتباطی	تقلیل کنش خود آفریننده نوع بشر به کار	مسئله عمده
ارتباط تحریف نشده و بدون اجبار	کار آزاد و علاقه‌آلود (انسانی)	مبنای تحلیل
ایجاد یک جامعه‌ای که در آن ارتباط تحریف نشده برقرار گردد	ایجاد یک جامعه کمونیستی که در آن کار تحریف نشده به وجود آید	هدف سیاسی
رفع موانع موجود بر سر راه ارتباط آزادانه	حذف موانع (سرمایه داری) موجود بر سر کار تحریف نشده	اقدامات اساسی

اساسی‌ترین ویژگی نگرش انتقادی هابرماس، بازسازی نظریه عقلانی‌شدن جهان در اندیشه ویر است. تمایزی که او درباره عقلانیت^۱ میان کنش معقول و هدف‌دار و کنش ارتباطی قایل می‌شود، از اهمیت زیادی برخوردار است. به نظر او عقلانیت مربوط به کنش معقول و هدف‌دار که باعث رشد نیروهای تولیدی و افزایش نظارت فنی بر زندگی شده است، مهم‌ترین مسأله جهان نوین می‌باشد. در واقع، هابرماس راه حل مسأله عقلانیت کنش معقول و هدف‌دار را در عقلانیت کنش ارتباطی می‌داند. عقلانیت کنش ارتباطی به ارتباط رها از سلطه و ارتباط آزاد و باز می‌انجامد. عقلانیت در این‌جا مستلزم رهاسازی و رفع محدودیت‌های ارتباط می‌باشد.

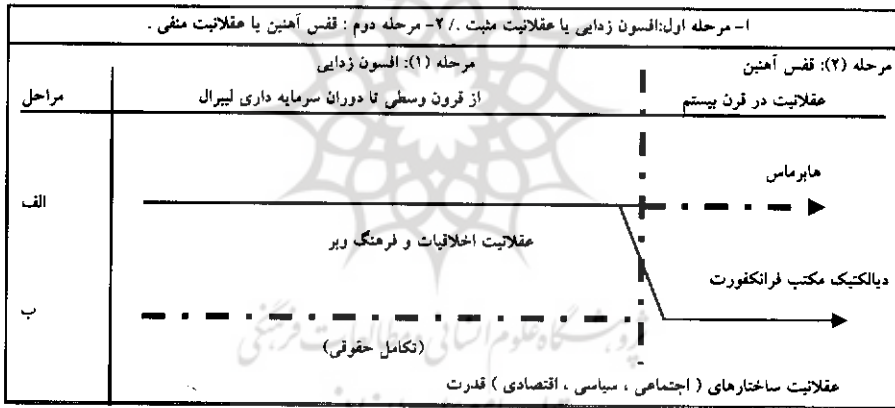
هابرماس در کنار برداشت معروف ویر از عقلانیت ابزاری که تصویری از «قفس آهنین» جامعه نوین است، مفهوم عقلانیت ارتباطی^۲ را عرضه می‌کند که اساساً فرآیندی فرهنگی و مبتنی بر پیشرفت اندیشه‌ها بر اساس منطق درونی خود آن‌هاست. این فرآیند عقلانیت فرهنگی، برخلاف عقلانیت ساختاری یا ابزاری، فرآیندی رهایی‌بخش است. به نظر او، فرآیند رشد عقلانیت در اندیشه ویر به صورت نامتجانس بیان شده است. به این معنی که نیمه اول آن، فرآیند عقلانیت فرهنگی است که ریشه در عقلانی‌شدن مذهب دارد و با نیمه دوم فرآیند عقلانیت که عقلانیت ابزاری و بوروکراتیک است، نامتجانس می‌باشد. نیمه اول فرآیند، متضمن افسون‌زدایی و عقلانیت مثبت است که از اواخر قرون میانه آغاز شد و تا قرن هیجدهم ادامه یافت. در اندیشه ویر این نیمه به صورت ناتمام رها می‌شود و او به طور ناگهانی دنباله فرآیند عقلانیت را در عقلانیت ابزاری و بوروکراتیک پی می‌گیرد که فرآیندی است منفی و تیره و تاریک که به از دست رفتن معنا و آزادی می‌انجامد (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳).

هابرماس با بررسی دیدگاه ویر و مراحل دوگانه عقلانیت وی و مقایسه این دو مرحله نتیجه می‌گیرد که در مدل ویر نوعی تغییر و جابه‌جایی صورت گرفته است. به این معنی که نیمه اول فرآیند که عقلانیت فرهنگی است، در نیمه دوم یعنی عقلانیت در ساختار دولت و اقتصاد محو و نابود شده است که این اشتباه و تناقض موجب ناهماهنگی چارچوب تبیینی گشته است. بنابراین، او با بازسازی نظریه ویر به دو فرآیند عقلانیت

1- Rationality

2- Communicative rationality

می‌رسد که یکی فرآیند فرهنگی است که در اندیشه وبر نیمه‌کاره مانده بود، و دیگری فرآیند ابزاری در حوزه دولت و اقتصاد است که وبر مآلاً بر آن تاکید کرده بود. هابرماس اساساً در پی توضیح ادامه فرآیند اول است و در عین حال میان این دو فرآیند رابطه دیالکتیکی می‌بیند. نمودار (۱) بازسازی فرآیند عقلانیت و گذر از جوامع سنتی به جوامع سرمایه‌داری متأخر و همچنین ناهماهنگی چارچوب تبیینی وبر را نشان می‌دهد:



نمودار ۱: فرآیند عقلانیت بازسازی شده وبری (هابرماس)

منبع: (نوفوری، ۱۳۸۱، ص ۲۱۵ - با اندکی تغییر).

هابرماس ضمن بازسازی نظریه انتقادی، معتقد است که علم و عقلانیت در عصر سرمایه‌داری به ویژه در جوامع سرمایه‌داری صنعتی به ابزاری علیه بشریت تبدیل شده‌اند و باعث تضعیف و نابودی حیات فکری، فرهنگی و معنوی انسان‌ها گشته‌اند. به نظر او، وظیفه نگرش انتقادی آن است که دقیقاً جایگاه‌های شئی‌گونگی و عقلانیت ابزاری و نیز فضاهایی که هنوز دستخوش این فرآیند نگردیده‌اند را پیدا کند و بتواند دیدگاهی تئوریکی توسعه دهد که بر اساس آن اجازه بازسازی معنی و تعهد در زندگی اجتماعی را داشته باشد. از این رو، هابرماس در مقابل مفهوم عقلانیت ابزاری همه‌گیر، اندیشه فرآیند مثبت و رهایی بخش «عقل ارتباطی و تفاهمی» را مطرح می‌کند. قبل از این که ایده عقل ارتباطی (کنش ارتباطی) و گفتمان مطرح شود، لازم است که ابتدا مفاهیم جهان‌زیست و نظام از دید هابرماس مورد بررسی قرار گیرد.

فرآیند جهان زیست و نظام

هابرماس، در تئوری کنش ارتباطی دو مفهوم «جهان زیست»^۱ و «نظام»^۲ را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. جهان زیست حاصل روابط سمبلیک و ساخت‌های نرماتیو و جهان معنا و عمل ارتباطی و تفاهمی و اجماع و توافق و رابطه ذهنی است. در مقابل، عناصر اصلی نظام را پول و قدرت تشکیل می‌دهند (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵). جهان زیست یک مفهوم مکمل برای کنش ارتباطی می‌باشد و فضایی است که در آن کنش ارتباطی صورت می‌گیرد. آن باعث توسعه شبکه‌ای از کنش‌های ارتباطی می‌شود که فضاهای اجتماعی و زمان‌های تاریخی را می‌سازند (استال، ۲۰۰۲، ص ۳۷). جهان زیست شامل حوزه‌ای از تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل ارتباطی است که به طور اساسی قابل درک و ذاتاً آشنا هستند. این تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل اجتماعی پایه‌ای برای تمام تجربیات زندگی به شمار می‌روند (کیف، ۲۰۰۳، ص ۳).

از نظر هابرماس، جهان زیست به عنوان منبمی از الگوهای تفسیری است که به لحاظ فرهنگی قابل انتقال و از نظر زبانی سازمان یافته می‌باشند (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۷۰). جهان سطح خردتری که در آن کنشگران ضمن ارتباط با یکدیگر، در مورد امور مختلف به تفاهم می‌رسند (ریترز، ۱۳۸۳، ص ۶۰۴). اما سنوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که این الگوهای تفسیری چیستند و آن‌ها متعلق به چه چیزهایی می‌باشند؟

هابرماس برای پاسخ به این سوال سه نوع الگوی تفسیری متفاوت را در درون جهان زیست نام می‌برد که عبارتند از:

۱- الگوهای تفسیری که به فرهنگ یا نظامی از سمبل‌ها توجه دارند.

۲- آن‌هایی که متعلق به جامعه یا نهادهای اجتماعی هستند.

۳- و آن‌هایی که به شخصیت مربوط می‌شوند.

این سنخ‌شناسی از نظر هابرماس، با نیازهای کارکردی مطابقت دارد که عبارتند از: الف) نیاز به حفظ الگو (ب) نیاز به همبستگی اجتماعی یا انسجام اجتماعی (ج) نیاز به جامعه‌پذیری برای شکل‌گیری هویت شخصی (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۷۰). جهان زیست سه مؤلفه اساسی دارد: فرهنگ^۳، جامعه^۴ و شخصیت (ویلسون، ۱۹۹۱، ص ۷). فرهنگ موجودی

دانش و طرح‌های تفسیری است که به لحاظ تاریخی توسعه یافته و به اعضای جامعه منتقل می‌شود. جامعه مجموعه‌ای از نهادهای اساسی (به ویژه سیاسی و قانونی) و شخصیت موجودی تمایلات شخصی، شایستگی‌ها و انگیزه‌هایی است که کنش اجتماعی را ممکن می‌سازند (باکستر، ۲۰۰۰، ص ۲۹۱). ساختارهای نمادین جهان زیست از طریق استمرار دانش معتبر، تثبیت انسجام گروهی و اجتماعی شدن کنشگران بازتولید می‌شوند. این سه روش هر کدام با یکی از مؤلفه‌های اصلی مطابقت دارند: شناخت و دانش معتبر با فرهنگ، ثبات انسجام گروهی با جامعه و اجتماعی شدن با شخصیت (ویلسون، ۱۹۹۱، ص ۷). بنابراین، سه مؤلفه جهان زیست (فرهنگ، جامعه و شخصیت^۱) با بازتولید نیازهای اجتماعی - فرهنگی، همبستگی اجتماعی و شکل‌گیری شخصیت از طریق کنش ارتباطی مطابقت می‌یابند که نحوه مطابقت آن‌ها در جدول شماره (۳) آمده است:

جدول شماره ۳: کمک فرآیندهای بازتولید به حفظ اجزاء ساختاری جهان زیست

اجزاء ساختاری فرآیند بازتولید	فرهنگ	جامعه	شخصیت
بازتولید فرهنگی	طرح‌های تفسیری برای اجماع (معرفت معتبر)	مشروعیت‌ها	الکانه‌های جامعه‌پذیری هدف‌های آموزشی
پیوستگی اجتماعی	تکالیف	روابط بین شخصی مبتنی بر نظم شروع	عضویت اجتماعی
جامعه‌پذیری	دستاوردهای تفسیری	انگیزه‌ها برای کنش همنوا با هنجار	توالش هم‌کنشی (هویت شخصی)

منبع: (هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰).

هابرماس معتقد است، تطابق‌های ساختاری فوق به کنش ارتباطی امکان می‌دهد که کار ویژه‌های مختلف خود (انتقال معرفت فرهنگی، هماهنگی کنش از طریق دعاوی اعتبار بین‌الذهانی و صورت‌بندی هویت) را انجام دهد و برای بازتولید نمادی جهان‌زیست رسانه مناسبی باشد. وقتی این کار ویژه‌ها دستخوش اختلال می‌شود در فرآیند بازتولید آشفتنگی ایجاد شده و منطبق با آن بحران‌های در عرصه‌های مربوط به فرهنگ، جامعه و شخصیت به صورت از بین رفتن معنا، بی‌هنجاری (آنومی) و بیماری ذهنی (جامعه‌ستیزی)

بروز می‌نماید. به همین ترتیب تجلیات دیگری از بحران در سایر عرصه‌ها نیز دیده می‌شود. مفهوم جهان زیست که پیشتر به آن پرداخته شد، در مقابل مفهوم دیگری با عنوان نظام قرار می‌گیرد. در حالی که جهان زیست به کنش ارتباطی مربوط می‌شود، نظام به کنش سیستماتیک برمی‌گردد و کنشی را نمایان می‌سازد که در آن شناخت متقابل از انسان‌ها با هدف یافتن اجماعی که منجر به کنش اجتماعی موفقیت‌آمیز شود، وجود ندارد. کنش سیستماتیک شیوه دیگری از هماهنگ‌سازی زندگی انسانی می‌باشد اما شیوه‌ای است که در آن فرد هیچ اهمیتی ندارد (استال، ۲۰۰۲، ص ۳۸).

برخلاف قابل فهم و خودمانی بودن ذاتی جهان زیست، نظام‌ها استراتژیک، تحمیلی و بیرونی می‌باشند. هابرماس استدلال می‌کند که نظام جدا از جهان زیست می‌باشد. به اعتقاد او، برای اثربخش بودن موجودیت نظام‌ها بایستی آن‌ها درون ارزش‌ها، اعتقادات و کنش‌های متقابل جهان زیست قرار گیرند (کیف، ۲۰۰۳، ص ۴۴). جدول شماره (۴) تفاوت بین ویژگی‌ها و مؤلفه‌های جهان زیست و نظام را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۴: تفاوت‌های ساختاری جهان زیست و نظام در زمینه تغییرات اجتماعی

جهان زیست	شخصی	درونی	بین‌ذهنی	استدلال اخلاقی	همکاری/ تعاون	ادراک مشترک	قدرت با	استقرار مجدد
نظام	تحمیلی	بیرونی	عملی	اطلاعات/ تسلیم	رقابت	هنجارهای اجتماعی	قدرت بر	استعمار

منبع: (کیف، ۲۰۰۳، ص ۵۵، با اندکی تغییر).

هابرماس اقتصاد، سیاست و خانواده را به عنوان اجزاء اصلی نظام طبقه‌بندی می‌نماید و معتقد است که قدرت و پول عناصر اساسی آن را تشکیل می‌دهند (ترنر، ۱۹۹۸، ص ۵۷۱). او از تمایز بین نظام و جهان زیست برای انتقاد از جامعه معاصر استفاده کرده و استدلال می‌کند که در عصر سرمایه‌داری پیشرفته، حوزه‌های وسیعی از جهان زیست در درون نظام مستحیل و برحسب سیستم اقتصادی و نظام قدرت بازسازی شده است. نظام همان فرآیند عقلانیت ابزاری است که حوزه‌های عمده‌ای از جهان زیست را تسخیر کرده است. سلطه نظام بر جهان زیست بازتولید فرهنگی و سمبولیک جامعه را به خطر می‌اندازد و جامعه را بیمار می‌کند. حاصل وضعیت فعلی سلطه نظام بر جهان زیست، از دست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی، بی‌هنجاری، بیگانگی و شینی‌گونه‌گی جامعه است.

هابرماس تأثیرات علی مربوط به تغییر و تحولات در عرصه نظام اجتماعی - فرهنگی را با تأثیرات علی ناشی از نظام اقتصادی و دولت در هم ادغام کرده و میان آن‌ها رابطه دیالکتیکی برقرار می‌کند. او به کمک این چارچوب توانسته است به اشکال جدید و کاملاً متفاوتی از تضادهای سیاسی پردازد که در مرز میان نظام و جهان زیست پدیدار می‌گردند.

به نظر هابرماس، بحران اقتصادی (ناتوانی خرده نظام اقتصادی در برآورده کردن نیازهای مردم و نداشتن بازتولید کافی) در جامعه سرمایه‌داری متأخر باعث دخالت فزاینده دولت برای اداره کردن آن می‌شود. این دخالت باعث به وجود آمدن پدیده‌ای به نام بحران عقلانیت می‌گردد که در آن دولت ناگزیر است مرتباً وام بگیرد تا کارکردهای خود را به انجام رساند و به این ترتیب، دچار نوعی تورم و بحران مالی مستمر می‌شود و نمی‌تواند تصمیمات عقلانی داشته باشد. ریشه مسائل در بحران عقلانیت در ناتوانی دولت برای آشتی دادن منافع متفاوت و متضاد سرمایه خصوصی نهفته است. بحران عقلانیت در سطح یکپارچگی اجتماعی به صورت بحران مشروعیت بروز می‌کند. به این صورت که اگر دولت نتواند استراتژی‌های مناسب را برای آشتی دادن منافع متضاد پیدا کند، مشروعیت خود را در نظر مردم از دست خواهد داد (کرایب، ۱۳۸۱، ص ۳۰۷ - هابرماس، ۱۳۸۰ - ترنر، ۱۹۹۸، ص ۱۵۶۳).

حال اگر بحران عقلانیت را بتوان در خرده نظام سیاسی مهار کرد، خرده نظام اجتماعی - فرهنگی با نوع دیگری از بحران با عنوان بحران انگیزش روبرو می‌شود. که در آن افزایش دخالت دولت و نظارت شدید آن باعث از بین رفتن انگیزه مردم برای مشارکت در حوزه‌های مختلف نظام به خصوص حوزه کار می‌گردد و کنشگران نمی‌توانند از نمادهای فرهنگی جهت ایجاد معانی سودمند برای احساس تعهد نسبت به مشارکت در جامعه استفاده نمایند. جدول شماره (۵) انواع بحران‌های جامعه سرمایه‌داری متأخر را به همراه پیامدهای آن نشان می‌دهد:

جدول شماره ۵: انواع بحران‌های جامعه سرمایه‌داری متأخر

انواع بحران	منابع نهی شده	بروندادهای از دست رفته
اقتصادی	ارزش	مالیات/کالاها
عقلانیت	تصمیمات اجرایی	رله‌آبجهت دهی
مشروعیت	معنا	ولاداری
انگیزش	معنا	کار

منبع: امیت، ۱۹۹۵، ص ۱۴.

به طور کلی، هر گاه کار ویژه‌ها، فعالیت‌ها و کارکردهای تولیدی خاص هر یک از نظام‌های سه‌گانه اقتصادی، سیاسی-اداری و اجتماعی-فرهنگی دستخوش آسیب، اختلال یا آشفتگی گردد و ادامه فعالیت نظام مذکور با اشکال مواجه گردد و یا غیر ممکن شود در آن صورت نظام مذکور دچار وضعیت بحرانی خواهد شد.

هابرماس هماهنگ با ریشه‌های مکتب فرانکفورتی خود، تأکیدش را از تحلیل مارکسی بحران اقتصادی به تحلیل بحران معنا و تعهد تغییر جهت داد و نتیجه‌گیری نمود که تئوری انتقادی بایستی بر روی فرآیندهای ارتباطی و کنش متقابل (که انسان‌ها توسط آن درک و معنی را در میان خودشان به وجود می‌آورند) تمرکز داشته باشد. بنابراین، وظیفه تئوری انتقادی توسعه دیدگاهی تئوریک است که بازسازی معنا و تعهد را در زندگی اجتماعی در برداشته باشد. از این رو، هابرماس تحقق این هدف را در کنش ارتباطی می‌داند.

کنش ارتباطی

هابرماس در نظریه کنش ارتباطی خود به دنبال سه هدف اصلی زیر می‌باشد:

(۱) پرورش مفهومی از عقلانیت به نوعی که متصل به پیش‌فرض‌های ذهن‌گرایانه و فردانگارانه فلسفه مدرن و علوم اجتماعی مدرن نباشد.

(۲) پرورش مفهومی دو سطحی از جامعه به نحوی که پارادایم‌های جهان زیست و سیستم را در هم ادغام نماید.

(۳) و سرانجام، طرح یک نظریه انتقادی در باب تجدد به نحوی که ضمن تجزیه و تحلیل جنبه‌های آسیب‌شناسانه تجدد حاوی پیشنهاد اصلاح پروژه روشنگری باشد نه وا نهادن آن (هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۱۱-۱۰).

هابرماس برای رسیدن به اهداف فوق، ابتدا انواع کنش را در بین انسان‌ها مشخص می‌سازد. به نظر او چندین نوع اساسی از کنش وجود دارد:

الف) کنش غایت‌مند^۱: کنشی است که مبتنی بر محاسبه انواع گوناگونی از معیارها و انتخاب مناسب‌ترین معیار برای تحقق اهداف ضمنی می‌باشد. هابرماس آن را کنش ابزاری نیز می‌نامد. به خاطر این که آن بر روی ابزارهای دست‌یابی به هدف متمرکز می‌شود.

ب) کنش هنجاری^۲: کنشی که مبتنی بر ارزش‌های مشترک گروهی می‌باشد. کنش هنجاری به سوی پیروی از توقعات هنجاری (که به طور جمعی توسط گروه‌بندی افراد سازماندهی شده است) جهت‌دهی می‌شود.

ج) کنش نمایشی^۳: کنشی است که دستکاری آگاهانه رفتار خود (قبل از این که عموم یا حضار بفهمند) را در بر می‌گیرد.

د) کنش ارتباطی^۴: کنش متقابل میان عاملانی است که از گفتار و سمبل‌های غیر شفاهی به عنوان شیوه‌ای برای درک وضعیت متقابل‌شان استفاده می‌کنند و سعی می‌نمایند کنش‌های خود را از طریق استدلال با همدیگر یکپارچه و هماهنگ سازند (ترنر، ۱۹۹۸، صص ۵۶۹-۵۶۸-بولتن، ۲۰۰۵، صص ۸-۱۷).

هابرماس، سپس یک نوع‌شناسی ساده و متفاوتی را ارائه می‌دهد که بر طبق آن کنش اجتماعی را به دو نوع تقسیم می‌کند: کنش ارتباطی و کنش استراتژیک (بولتن، ۲۰۰۵، صص ۱۰). در حالی که کنش ارتباطی به سمت رسیدن به درک متقابل کنشگران درگیر شده در فرآیند ارتباط از x گرایش دارد، کنش استراتژیک کنشی است که در آن یک کنشگر قصد دارد امتیازی را در وضعیتی به دست آورد بدون این که دیگری از قصد او آگاه باشد. در این شکل از ارتباط کنشگر قصد دارد بر روی کنش‌های دیگری نفوذ داشته باشد (سالتر، ۲۰۰۵، صص ۹۲).

در پی این تمایز، هابرماس نتیجه‌گیری می‌کند که تنها زمانی ما می‌توانیم ارتباطات مان را اخلاقی در نظر بگیریم که هرکدام از کنشگران در وضعیت برابر قادر به ارائه پیشنهاد، سؤال و بحث باشند بدون این که برای رسیدن به توافق حيله و دستکاری در فرآیند ارتباط وجود داشته باشد.

1- Teleological action
2- Normatively action
3- Dramaturgical action
4- Communicative action

در تئوری کنش ارتباطی، هابرماس کنش ارتباطی را در جهان زیست و کنش استراتژیک را در نظام قرار می‌دهد (مولر، ۲۰۰۴، ص ۴۱۴) و معتقد است که تمام کنش‌های ارتباطی و اجتماعی ما بایستی در جهان زیست صورت بگیرند (استال، ۲۰۰۲، ص ۳۸). به خاطر این که تنها جهان زیست است که می‌تواند مکانی غیرجبری و متعالی به وجود آورد که انسان‌ها (گویندگان و شنوندگان) بتوانند در آن فارغ از هرگونه اجبار و صرفاً بر اساس استدلال با همدیگر ارتباط برقرار نمایند و به درک مشترک برسند.

هابرماس برای داشتن کنش ارتباطی سالم و معتبر چهار نوع ادعای اعتباری^۱ را نام می‌برد: فهم‌پذیری^۲، صدق^۳، حقیقی بودن^۴ و صحت^۵ (ویلسون، ۱۹۹۱، صص ۵-۴-گولدکل، ۲۰۰۰، ص ۱۷۳). و معتقد است که در فرآیند ارتباط این چهار نوع ادعا بایستی توسط مباحثه‌کنندگان تشخیص داده شود؛ نخست، باید تشخیص داده شود که بیانات گوینده قابل درک و فهم است. دوم، قضایایی که گوینده مطرح می‌کند باید حقیقت داشته باشند، یعنی او باید درباره موضوع بحث دانش مؤثقی را ارائه نماید. سوم، گوینده باید در طرح قضایایش صادق باشد؛ یعنی باید تشخیص داده شود که او قابل اعتماد است. چهارم، گوینده حق دارد که چنین قضایایی را به زبان آورد، حتی اگر در طرح قضایایش صادق نباشد (ریترز، ۱۳۸۳، ص ۲۱۵).

به نظر هابرماس، چهار ادعای اعتباری همانند قرقره‌ای هستند که وفاق را شکل می‌دهند و بنابراین، باعث بازتولید نمادین جهان زیست می‌گردند. در واقع، دستیابی برابر و بدون تبعیض کنشگران به شناخت در تمام حیطه‌های سه‌گانه علائق در یک حوزه عمومی سالم، شرط عقلانیت ارتباطی و دموکراسی می‌باشد که در آن درک و فهم مبتنی بر صداقت، حقیقت و راستی ادعاهای اعتباری می‌باشد که به وسیله کنشگران اجتماعی در گفتارشان به وجود می‌آید.

نظریه هابرماس دارای دو بعد تحلیلی و آرمان‌خواهانه است. نظریه کنش ارتباطی مبتنی بر دعای اعتبار مندرج در بیان معمولی، وسیله‌ای را برای نقد آسیب‌های ارتباطی فراهم می‌آورد که تاریخ انسان را رقم زده‌اند. اما همین نظریه به عنوان غایت تحقق‌ناپذیرش

1- validity claim
2- Comprehensibility
3- Sincerity
4- Truth
5- Normative rightness

وضعیتی را در نظر می‌آورد که در آن ارتباط کاملاً آزاد و نامحدود صورت می‌پذیرد. بدین سان هابرماس با طرح نظریه کنش ارتباطی به نقطه عزیمت اندیشه خود یعنی حوزه عمومی بازگشت می‌کند (هولاب، ۱۳۸۳، ص ۴۰).

به طور کلی، هابرماس در نظریه کنش ارتباطی خود به دنبال ایجاد جامعه‌ای می‌باشد که در آن کنشگران بتوانند بدون تحریف با یکدیگر ارتباط داشته باشند و این ارتباط صرفاً مبتنی بر استدلال و منطق باشد و هیچ‌گونه اجباری و الزامی در آن دخالت نداشته باشد. به عبارت دیگر، او می‌خواهد دوباره حوزه عمومی را احیاء نماید و قائل به رابطه متقابل بین خرده نظام‌های سیاسی- اداری و اقتصادی از یک طرف و اجتماعی- فرهنگی از طرف دیگر می‌باشد به نوعی که هیچ یک از آن‌ها دیگری را استعمار ننماید.

نتیجه‌گیری

نقش و تاثیر هابرماس در توسعه و تکامل جامعه‌شناسی نوین را به دو صورت می‌توان بررسی کرد: اول در بسط و گسترش نظریه انتقادی. دوم ارائه یک جایگزین عمده برای آن. به اعتقاد هابرماس جامعه فعلی، جامعه بیماری است که این بیماری ناشی از فقدان مفاهیم یا وجود ارتباطات تحریف‌شده و کژدیده است. از سوی دیگر، به زعم وی عرصه قدرت و ثروت که نتیجه اجتناب‌ناپذیر عقلانیت ابزاری است بر عرصه ذهن، اجماع و تفاهم یا مفاهیم (عقلانیت فرهنگی) غلبه کرده است. این‌ها عوارض و آسیب‌های ناشی از توسعه و نوسازی غرب به شمار می‌روند که عقلانیت ابزاری آن رشد کرده، لیکن عقلانیت فرهنگی آن مغلوب و مقهور شده است.

هابرماس با بررسی ناهنجاری‌های اجتماعی و تمایز قائل شدن بین عقلانیت نظام اجتماعی و عقلانیت جهان زیست، به این استدلال روی می‌آورد که در جهان معاصر عقلانیت به صورت برابر و متعادل در هر دو سطح (نظام و جهان زیست) رشد نکرده است بلکه، نظام اجتماعی سریع‌تر از جهان زیست عقلانی شده است. در نتیجه، جهان زیست تحت چیرگی نظام اجتماعی عقلانی‌شده، درآمده است و همین روند باعث بحران‌های متعدد در جامعه سرمایه‌داری گشته است. به نظر او، راه حل قضیه فوق در رهایی جهان زیست از چنگ استعمار نظام نهفته است، تا از این طریق جهان زیست بتواند به شیوه مناسب خود (توافق ارتباطی آزادانه) عقلانی گردد.

به اعتقاد هابرماس، گسترش و استقلال جهان زیست و توسعه حوزه عقلانیت فرهنگی مستلزم رشد توانایی تفاهم و ارتباط است، یعنی تفاهمی مبتنی بر عقلانیت فرهنگی، اجماع و از کانال کنش‌های کلامی مطلوب و آرمانی یا ایده‌آل. تا بلکه از طریق آزادشدن عقل مندرج در کنش تفاهمی و ارتباطی، جهان زیست عقلانی شده و فرد و جامعه معاصر از دام شنی‌شدگی، کالایی‌شدن، ماشینیسم، از خود بیگانگی و ... رهایی یابند.

هابرماس هوادار پیگیر شرکت فزاینده مردم در تصمیم‌گیری‌ها از طریق مشارکت سیاسی است و افکار عمومی آگاه را مطمئن‌ترین راه جلوگیری از سوء استفاده از قدرت سیاسی می‌داند. او معتقد است که می‌باید با استفاده از همه امکانات و ابزارهای موجود، از بروز قهر و خشونت در جوامع امروزی جلوگیری کرد، چرا که قهر و خشونت همواره به تقویت نیروهای غیردموکرات و ارتجاعی در جامعه منجر می‌گردد.

در مجموع هابرماس، در نظریه کنش ارتباطی خود قصد دارد با بررسی مکاتب گذشته و هم‌چنین با بررسی افکار نظریه‌پردازان پیشین به ویژه نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت، دیدگاهی ترکیبی ارائه دهد تا بتواند هم راه حلی برای مسائل جامعه سرمایه‌داری در نظر گیرد و هم بتواند رابطه‌ای بین سطوح خرد و کلان ایجاد نماید. او این رابطه را از طریق ایجاد کنش ارتباطی متقابل بین کنشگران و احیاء مجدد حوزه عمومی و برقراری رابطه متقابل و متعادل بین فرآیندهای نظام و جهان زیست (خرده نظام‌های اقتصادی، سیاسی-اداری و اجتماعی- فرهنگی) پیگیری می‌نماید. از این‌رو، کنش ارتباطی را به عنوان مرکز و اصل تئوری خود قرار می‌دهد و با بررسی مفهوم عقلانیت و فرآیندهای نظام - جهان زیست سعی دارد دوباره حوزه عمومی را سر جای خود برگرداند اما به شیوه‌ای که کنش‌های متقابل و روزانه افراد را در برگیرد.

منابع

- ۱- بشیریه، حسین. تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (۱) اندیشه‌های مارکسیستی. تهران: نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
- ۲- ریتزر، جورج. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه: محسن لاکانی. تهران: انتشارات علمی، چاپ هشتم، ۱۳۸۳.
- ۳- کرایب، یان. نظریه اجتماعی مدرن، از یارسون تا هابرماس. ترجمه: عباس مخبر. تهران: موسسه انتشارات آگه، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ۴- نوذری، حسینعلی. بازخوانی هابرماس (درآمدی بر آراء، اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس). تهران: نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۵- هابرماس، یورگن. بحران مشروعیت (نظری دولت سرمایه‌داری مدرن). ترجمه: جهانگیر مبینی. تهران: کام نو، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۶- هابرماس، یورگن. نظریه کنش ارتباطی. جلد‌های ۱ و ۲. ترجمه: کمال پولادی. تهران: انتشارات موسسه ایران، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۷- هولاب، رابرت. یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی. تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۸۳.
- 8- Baxter, Hugh. "System and lifeworld in habermas's theory of law", *CARDOZO LAW REVIEW* [Vol. 23:2]. 2000.
- 9- Bolton, Roger. "Habermas's theory of omnicommunicative action and the theory of social capital". Department of Economics and Center for Environmental Studies Williams College. 2005.
- 10- Gestrich, Andreas. "The Public Sphere and the Habermas Debate", *German History* Vol. 24 No. 3. 2006.
- 11- Goldkuhl, Göran. "The Validity of Validity Claims: An Inquiry into Communication Rationality". Aachen, Germany, September 14-16 (M. Schoop, C. Quix, eds.). 2000.
- 12- Heath, Joseph. "Legitimation crisis' in the later work of Jürgen Habermas". Université de Montréal. 1995.
- 13- Heer, Aart Jan de. "Communication barriers in the market for functional foods". Published in: M. Ginman, E. Väliverronen (eds.): *Communicating Health and New Genetics: Workshop Proceedings, 17-18th September 2001*. Finnish Information Studies 20, Åbo; Tampere; Oulu, 2002.
- 14- Keffe, Mary. "Habermas and the lifeworld of the principal in the lawful governance of inclusion in schools". Queensland University of Technology Australia. 2003.
- 15- Muller, Harald. "Arguing, Bargaining and All That: Communicative Action, Rationalist Theory and the Logic of Appropriateness in International Relations". SAGE Publications and ECPR-European Consortium for Political Research, Vol. 10(3): 395-435. 2004.
- 16- Pinter, Andrej. "Public Sphere and History: Historians' Response to Habermas on the "Worth" of the Past". *Journal of Communication Inquiry* 28:3. July 2004.
- 17- Salter, Lee. "The communicative structures of journalism and public relations". University of the West of England, SAGE Publications, Vol. 6(1): 90-106 DOI: 0.1177/1464884905048954. 2005.
- 18- Stahl, Bernd Carsten. "Life-World and Information Technology – a Habermasian Approach". University College Dublin: Department of Management Information Systems, Belfield, Dublin 4: Ireland. 2002. Web site: www.bc-stahl.de.
- 19- Turner, Jonathan H. "The Structure of Sociological Theory". Sixth Edition, Wadsworth publishing company, The US. 1998.
- 20- Wilson, Doug. "The theory of communicative action and the problem of the commons". Ecopolcy Center, CEA, Box 270, Rutgers University, New Brunswick NJ 09803, USA. 1991.